

کیمسان

هنگامی که روابط تجاری و شخصی ما عمیق شدند، با کمال تعجب متوجه شدم که دایره دوستان یهودی او شامل اسرائیلی‌هایی در نقش‌های کلیدی هم می‌شود. یکی از آن‌ها دب‌پ کیمیجی مدیرکل سابق وزارت امور خارجه اسرائیل بود.

خاشقچی هنگامی که کیمیجی به عنوان رئیس واحد مוסاد در پاریس خدمت می‌کرد با او ملاقات کرد و با گذشت زمان رابطه قوی و دوستی واقعی بین آن‌ها ایجاد شد. خاشقچی برای من تعریف کرد که کیمیجی به او پیشنهاد برقراری همکاری اطلاعاتی محرمانه بین اسرائیل و عربستان سعودی، با هدف ارتقاء گفت‌وگوی سیاسی محرمانه بین دو کشور را داده است.

خاشقچی گفت: «از دب‌پ پرسیدم چه چیزی می‌تواند به ما پیشنهاد بدهد و او با لیست کمونیست‌های عرب که در مسکو

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیرودی برای اسرائیل – ۲۲



آموزش دیده بودند و قصد داشتند برای تضعیف ثبات حکومت پادشاهی در ریاض فعالیت کنند پیش من آمد. به دب‌پ قول دادم که این لیست را به شاهزاده فهد که آن زمان ا سرپرست پرونده سرویس امنیتی بود برسانم و این کار را انجام دادم. این اولین تماس بین اسرائیل و عربستان سعودی بود که به وسیله من برقرار شد. با گذشت زمان گزارش‌هایی در روزنامه‌ها منتشر شدند که طبق آن‌ها، «سرویس اطلاعاتی اسرائیل به خاندان سلطنتی سعودی در اطلاع از خرابکاری‌ها علیه‌شان کمک کرد و این خرابکاری‌ها خنثی شدند». این نشانه آشکاری برای عربستان سعودی بود که اسرائیل خواستار ثبات این رژیم در عربستان سعودی و گفت‌وگوی سیاسی با اوست.

از خاشقچی پرسیدم آیا شاهزاده فهد که بعدها پادشاه عربستان شد، می‌دانست که منبع این اطلاعات مוסاد اسرائیل است؟ خاشقچی پاسخ داد: «هرگز به فهد دروغ نگفتم. قبلاً در سطح پایین‌تر طی دوره‌ای نه‌چندان کوتاه تبادل اطلاعات محدودی بین اسرائیل و عربستان سعودی صورت گرفته بود.»

دلیسۀ دنیا بنویون
رفقا! باید علاقه‌ها و دلبستگی‌هایتان را قطع کنید.
خب، این علاقه چیست؟
عرض می‌کنم. مثلاً علاقه به مقام، یک نوع علاقه است. آیا من خیلی دوست دارم که وزیر باشم، نخست‌وزیر بشوم، یا علاقه ندارم؟ همان طوری که حضرت امام(ره) فرمودند: «من غرضی نداشتم، جز این که به اجتماع خدمت کنم». این خوب است و علاقه نیست؛ اما علاقه که داشتی، حواسِ پرت می‌شود! من پیش خودم فکر می‌کنم که خودتِ دنیا دارم و من می‌خواهد این بیشتر شود و بالاتر برود، این، همان علاقه است که باید آن را آکنبار بزنی.
علاقه به رفیق، یک نوع دیگر از علاقه است. رفیق اَقْسام من رفیقم را خیلی دوست دارم؛ هم‌مباحثاتم، هم‌درسی‌ام، رفیقم و… اما حالا این علاقه، به درجه‌ای شده که مانع انجام عبادت است. فکرمش را من مشغول و اذیت می‌کند؛ باید این علاقه را بزنی. این، علاقه به دیاناست. دنیای مدموم، همین علاقه است آقا جان! باید بزنی. علاقه به کمال، به جمال، به مال و مقام، همه را باید قطع کنی!

خواهی وصل دوست، «معانی» در آن بکوش
و هر چه غیر اوست تو باید جدا شوی
و لا ملّک الموت می‌آید و همهٔ علاقه‌ها را قطع می‌کند،
دانش خود را، وقتی قطع کردی، آن وقت دعایت هم مستجاب می‌شود.
آن وقت (اَدْعُوْنی اسْتَجِبْ لَکُمْ)، در خارج تحقق پیدا می‌کند، اما من حالا اهل «ادْعونی» نیستم، بیخود هم غرر می‌کنم. خبری نیست! من خدا را نمی‌خوانم، تقسیم را صدا می‌زنم، من درگیر امیال نفسانی هستم؛ «ادْعونی» کیجا بود؟ «ادْعونی» یعنی «هرا بخوانید»، ولی من فعلاً گرفتار نفسِ خودم هستم، فعلاً گرفتار مقامم، گرفتار رفیقم، گرفتار تعلّقات دیگر هستم؛ اما خداوند متعال، مظلوم را یاری می‌کند: «فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْخَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَ يُنْصِرُ الْمَظْلُومَ»^{۱۶}

اوّلین نقطه برای سلوکِ اِلی الله که آیت‌الله حق‌شناس خلیلی به آن توجه می‌داد، تقویت اراده بود.

معنای قطع تعلّقی

یک بار کسی آمد و گفت که: خواب دیده است بدنهایی به پندبند انگشتان دست‌پایش بسته شده و بر هر عضوی از بدنش، ریسمانی تمّصل است و او دارد آنها را قطع می‌کند. اینها همان تعلّقاتی است که در دار دنیا برای خود درست کرده و باید از خود جدا کند! منظور از قطع تعلّقی، این نیست که اگر خانه‌ای داری، باید آن را بیخشنوی و گدا باشی؛ بلکه به این چیزها تعلّقی نداشته باش…

من گاه‌گاهی که شب‌ها خسته‌ام و مغزم خسته می‌شود، قرص خواب‌آور می‌خورم تا کمی استراحت می‌کنم، وگرنه خوابم نمی‌برد، وقتی از این قرص‌ها می‌خورم، صبح بیدار نمی‌شوم و باید ساعت را تنظیم

پوشش بسیار محرمانه به حفظ این روابط آرام و جایگاه خاشقچی به عنوان واسطه کمک کرد. خاشقچی گفت: «خاندان سلطنتی به طور ویژه به هر خبری که آن‌ها را به اسرائیل پیوند می‌داد حساس بودند. تا زمانی که حرف‌ها در سکوت حفظ می‌شد، آن‌ها می‌توانستند با این قضیه در آرامش زندگی کنند» به عبارت دیگر، هنگامی که من و دوستانم شویمر و روحیا با خاشقچی دوست شدیم، او به شخصی رابط بین ما و شاهزاده فهد و وزیر دفاع «سلطان ابن عبدالعزیز» تبدیل شد. پس از آن تلاش‌های ما بر روی ملاقات شمیمون بزز که وزیر دفاع در دولت اسحاق رابین بود با رهبران عربستان سعودی متمرکز شد. خاشقچی هر کاری انجام داد تا این اتفاق بیفتد، اما متأسفانه موفق به این کار نشد.

نوامبر ۱۹۷۷، کمتر از دو سال بعد از ملاقات با خاشقچی در پاریس، رئیس‌جمهور مصر «انور سادات»، با اعلام آمادگی خود برای آمدن به

مجموع، بیان کردن حمایت از رویکرد مصر نسبت به اسرائیل بود، اما سادات این پیام را به عنوان بیانیه‌ای منفی تفسیر کرد که مصر را برای روند متناقض با علایق عربی محکوم کرده بود. خاشقچی برای من تعریف کرد: «من به یاد دارم که سادات دیوانه شد. او به وضعیت روحی سختی دچار شد و پیام سعودی‌ها را که توسط یکی از دستیارانش به او نشان داده شده بود، پاره کرد. بیشتر از این نمی‌خواست در این مورد به من گوش کند. گفت: من تنها ادامه می‌دهم.»

شکاف بین مصر و باقی جهان عرب، به جز سودان و عمان، پیرامون دیدار در اورشلیم، واقعیتی موجود بود؛ اما همان‌طور که دیده شد، خاشقچی از ادامه دادن مذاقیه نکرد و برای پیوند شکاف بین قاهره و ریاض تلاش کرد. نوامبر ۱۹۷۷ جلسه مهمی در وزارت دفاع در تل‌آویو برگزار شد. آل شویمر، هانک گرینسپن و من به وزیر دفاع، ایزر وایزمن، دربارۀ جلسه کاری جالب توجه که با خاشقچی داشتیم گزارش دادیم که در آن خاشقچی به ما گزارش داد که به درخواست اسرائیل پیامی را به شاهزاده فهد فرستاده درباره اینکه اسرائیل در حال مشاهده حمایت شدید عربستان سعودی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و بیابیه‌اش در حمایت از تأسیس کشور فلسطین است.

نوامبر ۱۹۷۷، کمتر از دو سال بعد از ملاقات با خاشقچی در پاریس رئیس‌جمهور مصر «انور سادات»، با اعلام آمادگی خود برای آمدن به اورشلیم، هم اسرائیل، هم جهان عرب و هم حقیقتاً کل جهان را شگفت‌زده کرد. من شاهد تلاش‌های خاشقچی، دوست شخصی سادات برای آرام کردن موج خشم برانگیخته شده ضد او در کشورهای عرب از او توسعه دهم.»
فهد از خاشقچی پرسید چه کمکی می‌تواند بکند و خاشقچی به او پیشنهاد کرد که حمایت خود را از طرح مصر به صورت غیر مستقیم از طریق مصاحبه‌ای که

پاورقی
Research@kayhan.ir

باسخ فهد به اسرائیل این بود که عربستان سعودی قصدی برای تأسیس کشور فلسطین در مرزهای کرانه باختری ندارد و حتی از خاشقچی خواست که با سادات رئیس‌جمهور مصر ملاقات کند و موضع عربستان سعودی در این موضوع را به او ارائه دهد.

در آن ملاقات آل شویمر و خاشقچی احتمالات انجام معامله فروش پنج هواپیمای جنگنده کفیر به تایوان را بررسی کردند، به طوری که این پول توسط منابع عربستان سعودی تحت پوشش کمک به نیازهای کشاورزی پرداخت شود. این بخش از معامله در نهایت به نتیجه رسید و تمام طرفین درگیر از آن منتفع شدند.

معامله دیگری که در آن جلسه مورد بحث بود فروش دانش و تجهیزات دو دستگاه آبشیرین‌کن بزرگ ساخت اسرائیل به سودان بود، به طور خلاصه، قرار بود من یک شرکت خارجی تأسیس کنم که توسط آن این تجهیزات فروخته شود. من و خاشقچی برای سرمایه‌گذاری در این پروژه هرکدام به مبلغ چهار میلیون دلار به‌ عنوان پیش‌پرداخت به توافق رسیدیم. دستگاه‌های آبشیرین‌کن ایران بود طی یک سال در سودان نصب شوند.

این تجهیزات از اسرائیل به [یک] کشور اسکاندیناوی و از آنجا با همراهی مهندسین و تکنیسین‌های اسکاندیناویایی به سودان انتقال داده می‌شدند. ارزش این معامله دو میلیون دلار بود و این پول از شرکت خاشقچی به عنوان هدیه به رئیس‌جمهور سودان جعفر نمیری داده شد.

اواخر سال ۱۹۷۸، بعد از اجلاس کمپ‌دیوید با نخست‌وزیر اسرائیل منامخ یگین، خاشقچی را ملاقات کردم. در این جلسه که به صورت کاملاً محرمانه در هتل «ریجنسی» در نیویورک برگزار شد، خاشقچی به یگین «یک ایده انقلابی» پیشنهاد کرد، به گفته او، بر طبق آن عربستان سعودی به اسرائیل کمکی به بزرگی در میلیارد دلار خواهد کرد، در عوض اینکه اسرائیل برای برافراشتن پرچم عربستان سعودی بر فراز مکان‌های مقدس اسلامی در اورشلیم موافقت کند.

خاشقچی به صورت معمولی و با ملایمت گفته شد، اما مانند رعد و برق در روز روشن بر یگین فرود آمد. نخست‌وزیر اسرائیل خشمگین شد و فقط با تلاش بسیار توانست بر خودش مسلط شود و بر سر میهمانش فریاد نزند. چنین پیشنهادی فقط می‌تواند از طرف نابودکنندگان اسرائیل باشد، یگین بعد از این در حال مشاهده حمایت شدید عربستان سعودی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و بیابیه‌اش در حمایت از تأسیس کشور فلسطین است.

نوامبر ۱۹۷۷، کمتر از دو سال بعد از ملاقات با خاشقچی در پاریس رئیس‌جمهور مصر «انور سادات»، با اعلام آمادگی خود برای آمدن به اورشلیم، هم اسرائیل، هم جهان عرب و هم حقیقتاً کل جهان را شگفت‌زده کرد. من شاهد تلاش‌های خاشقچی، دوست شخصی سادات برای آرام کردن موج خشم برانگیخته شده ضد او در کشورهای عرب از جمله عربستان سعودی، در پی اعلام قصدش برای آمدن به اورشلیم بودم.

تنها اتهامی که می‌توانست منجر به محکومیت کیفری شود، زند برجسب «همجنس‌گرا بودن» به دیگری بود. هرچند این هم اوورل را از به‌کاربردن این برجسب بازداشت. قوانین بریتانیا عضویت در حزب کمونیست، یهودی بودن، احساساتی‌بودن یا حماقت را ممنوع نکرده بود. برچونر ورستهون در این باره نوشت: «برای جناح راست، اوورل هرگز خطا نمی‌کند. قضاوت او در این مسائل مطلقاً مورد اعتماد [جناح راست] است. پس اگر او فکر می‌کرد جنگ سرد، اشتیاق یک نویسنده برای «لو دادن»

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر – ۱۶۳

آب که سربالا رفت
قورباغه ابو عطا می‌خواند!

نویسنده‌ای دیگر را توجیه می‌کند، همین‌طور است و بحث تمام. اما این نباید پایان بحث باشد. یک کار ناشایست، فقط چون جرج اوورل مرتکبش شده، شایسته نمی‌شود.

«این به معنای آن نیست که اوورل در

نگرانی‌اش درباره «تأثیر سسمی اسطوره‌های روسی بر حیات روشنفکری بریتانیا» اشتباه می‌کرد. او بی‌ش از هر کس دیگری از پیامدهای تن دادن کورکورانه به ایدئولوژی آگاه بود او دیده بود که چگونه «آزادی‌خواهان آزادی‌هراس و روشنفکران آلوده‌فکر» از مسیر ایدئولوژی دست به تحریف و ذبح حقیقت می‌زنند. اما او با اقداماتش نشان داد که نقش روشنفکر را با نقش پلیس اشتباه گرفته است. اوورل به عنوان یک روشنفکر

می‌توانست به صورتی علنی، از طریق مناظره با مخالفانش در صفحات نشریاتی چون تریبون، پولیمیک و سایر مجلات و روزنامه‌ها به نگرانی‌های خویش در مورد «روس‌زدگی در بریتانیا» پرداخته و مباحثاتی برای خود دست و پا کند. آیا با ابی‌صداتی و آ نیرنگ می‌خواستید جواب بی‌صداتی روشنفکران (آن هم مشکوک به بی‌صداقتی) را بدهید،

کاری کرده‌ام!». امروز، همان آدم آمد و گفت: من کاری نکردم؛ اما خدا ارحم‌الرحمین است. به او گفتم: «این اولین قدم است. نباید به عمل نگاه کنی. آخر مگر تو چه کار کرده‌ای که بخواهی به آن توجه کنی؟! بیهوده رفت روز و شب و سال و ماه من یک شب به طاعت تو نیاورده‌ام به صبح ای خدای عزیز! این قرارتی را در نامهٔ عمل من بنویسم. من یک شب را به طاعت سر نیاورده‌ام؛ بلکه یک‌ساعت و نیم‌ساعت هم بندگی‌ات را نکرده‌ام؛ اگر ملک‌الموت تو می‌گوید: چه کرده‌ای؟ می‌گویم: هیچی! من همین‌قدر حرکت کرده‌ام؛ ولی آیا برای خدا بوده است؟! نه، هرگز! ولی‌ای خدای مهربان! تو ارجح الراحمنی. حالا هر کاری می‌خواهی یکنی، یکن!»^{۱۸}

چند روز پیش، کسی به اتاقم آمد و گفت: من خیلی کار کرده‌ام؛ ولی خدا جوابم را نداده است. من به او گفتم: «گناه تو همین است که می‌گویی: من کاری کرده‌ام!». امروز، همان آدم آمد و گفت: من کاری نکرده‌ام؛ اما خدا ارحم‌الرحمین است. به او گفتم: «این، اوّلین قدم است. نباید به عمل نگاه کنی. آخر مگر تو چه کار کرده‌ای که بخواهی به آن توجه کنی!

کاری کرده‌ام!». امروز، همان آدم آمد و گفت: من کاری نکرده‌ام؛ اما خدا ارحم‌الرحمین است. به او گفتم: «این، اوّلین قدم است. نباید به عمل نگاه کنی. آخر مگر تو چه کار کرده‌ای که بخواهی به آن توجه کنی!

بهترین موعظه‌ها همین است که شب و روز در تو عمل می‌کند و تو هم در آن دو، عمل می‌کنی. هر روز که از عمرت می‌گذرد، هر روز به مرتب بود، جلوسش چه بود، پهلوهایش چه طوری می‌رود و سنگین می‌شود. این که علی(ع) به من بگوید: «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَاذِبِینَ»^{۱۹} یعنی: نگذار آن معادله به هم بخورد و حداقل سعی کن تساوی میان دنیا و آخرت برقرار باشد.

خدا شیخ جعفر کاشف الغطا^{۲۰} را رحمت کند که آقای مظهری معروف شده است– منبر رفت و گفت: «ای مردم! آقایان و علما سابقاً شما را به توحید دعوت می‌کردند؛ ولی من شما را به شرک دعوت می‌کنم، بیاید در عملتان آلاً یک سهم برای پروردگار قرار

بدهید و یک سهم برای امیال نفسانی!». این معادله کرده باشد! این سنگینی برای سنگین‌شدن دنیا در برابر عالم غیب است. هر وقت معادله به هم بخورد، قلب در اجاب می‌رود و سنگین می‌شود. این که علی(ع) به من بگوید: «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَاذِبِینَ»^{۲۱} یعنی: نگذار آن معادله به هم بخورد و حداقل سعی کن تساوی میان دنیا و آخرت برقرار باشد.

خدا شیخ جعفر کاشف الغطا^{۲۲} را رحمت کند که آقای مظهری معروف شده است– منبر رفت و گفت: «ای مردم! آقایان و علما سابقاً شما را به توحید دعوت می‌کردند؛ ولی من شما را به شرک دعوت می‌کنم، بیاید در عملتان آلاً یک سهم برای پروردگار قرار

بدهید و یک سهم برای امیال نفسانی!». این معادله کرده باشد! این سنگینی برای سنگین‌شدن دنیا در برابر عالم غیب است. هر وقت معادله به هم بخورد، قلب در اجاب می‌رود و سنگین می‌شود. این که علی(ع) به من بگوید: «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَاذِبِینَ»^{۲۳} یعنی: نگذار آن معادله به هم بخورد و حداقل سعی کن تساوی میان دنیا و آخرت برقرار باشد.

صفحه ۶

چهارشنبه ۲ مهر ۱۴۰۴

اول ربیع‌الثانی ۱۴۴۷ – شماره ۲۳۹۶۱

خواهید شنید… این فدراسیون نویسنده‌گان مجارستان است. از هر نویسنده‌ای در جهان، از همه دانشمندان، از همه فدراسیون‌های نویسندگان، از همه انجمن‌های علمی، از نخبگان فکری جهان، از همه شما درخواست کمک و حمایت داریم. وقت کمی داریم، شما حقایق را می‌دانید. نیازی به ارائه گزارش ویژه به شما نیست. به مجارستان کمک کنید، به مردم مجارستان کمک کنید، به نویسندگان، دانشمندان، کارگران، دهقانان و روشنفکران مجارستان کمک کنید. کمک کنید. کمک کنید. کمک کنید.

کشنیه، ۴ نوامبر ۱۹۵۶. ساعت ۸:۰۷ صبح، دقایقی پس از پخش این پیام، رادیو بوداپست ساکت شد. ارتش شوروی با هجوم به پایتخت در تاریکی شب، سرکوب وحشیانه قیام اکتبر را آغاز کرده بود. در طول چند ماه بعد، ۱۵۰۰۰ مجارستانی کشته و ۵۰۰۰ نفر بدون محاکمه دستگیر شدند. همان‌طور که لشکرهای تانک شوروی در بلوارهای مرکزی بوداپست به حرکت درآمدند، گویی اتحاد جماهیر شوروی جهان را به خاطر چنین قضاوت بدی در مورد خود مجازات می‌کرد؛ استالینیسیم مرده است؛ زنده‌های استالینیسیم! پس از یک دهه نقشه کشیدن و تحلیل و جمع‌آوری اطلاعات و تدوین استراتژی‌هایی برای آزادسازی «ملت‌های اسیر» اروپا، آمریکا اکنون بی‌حرکت و ظاهراً مهیوت از این قدرت‌نمایی شوروی ایستاده بود. مانس اشپربر در ۱۱ نوامبر با لحنی تلخ نوشت: «انقلابیون مجارستانی مردند، نامید از آن جهان آزادی که مایل بود در پیروزی با آنها شریک شود اما دوست نداشت در کنار ایشان مبارزه کند، اما با تهاجم همزمان انگلیس، فرانسه و اسرائیل به سوئز، ایزنهاور خود را در باتلاق اخلاقی گرفتار یافت، باتلاقی که

آزادی فقط تبدیل به یک سری کلیشه شده است… کلیشه اوهم، چه جالب: «همه جوامعی که آزاده به نظر می‌رسند، آن قدر که به نظر می‌رسند آزاد نیستند… و کلیشه مشکوک: «آزادی تقسیم‌ناپذیر است».

در آن ناچار بود حمله بی‌رحمانه و تجاوز آشکار امپریالیسم به جایی از دنیا (سوئز) را ببذیرد با آن که هیچ فرقی با تجاوز کمونیسم به جاهای دیگر دنیا (مجارستان) نداشت. اما فقط سوئز نبود که آمریکا را فلج کرد: در حالی که استراتژیست‌های دولتی و مقامات ارزشمند اطلاعاتی سال‌ها وقت خود را صرف برنامه‌ریزی برای رویپادی ماندند قیام مجارستان کرده بودند، این طرح جدید یک خیال واهی بود، یک بازی انتزاعی که در مواجهه با واقعیت کاملاً بی‌فایده از آب درآمد. «عملیات تمرکز»، که سازمان سیا معتقد بود از طریق آن امور مجارستان را از اوایل دهه ۱۹۵۰ تحت نظر گرفته است، به طرز ناامیدکننده‌ای مبهم از آب درآمد.

۱- روس‌گرایی در بریتانیا.

و گرفتاری‌هایت را در دل شب برایش تعریف کن تا چاره شود و مشکلات و موانعت را بر طرف کن. البته او عالم‌الاسرار است و همه چیز را می‌داند؛ ولی تو باید بگویی و عرض حاجت کنی! «إِنَّهُ لَا يُخْفِي عَلَیْهِ أَسْرَارُ الْخَالِقِ»^۱ اسرار همه ظاهر می‌شود؛ برای او پنهان نیست؛ ولی او اراده فرموده که زوایای پنهانی وجودت را برای او عرضه کنی. اسرار نفسانی‌ات را به او بگو و اصرار کن تا بیچارگی‌هایت را درمان کند. بگو: «خدا! یا من بیچاره‌ام! ببین چه قدر اسیرم و در قعر غای نفس، گیر کرده‌ام؛ ولی می‌دانی که با فلاتی حرقم شده، فلان جدا بدهاکرم، فلان رذیله را دارم و… بیا و حلّش کن! من هرچه می‌کنم، نمی‌توانم حضور قلب در نماز را کسب کنم؛ تو عنایت کن!»، مقام چیست؟ مقام کدام است؟! حق خود را چه ذره، هیچ چندان در هوای دوست، خدا رحمت کند آقا هادی^۲ که از فرموده: من هیچ بن هیچ بن هیچ هستم! حالا تو می‌گویی: من این همه کار کرده‌ام ولی به جایی نرسیدم!^۳

^۱ من سخن امام خمینی (ره) چنین است: «عمل برای من هیچ مطرح نیست. من هر جا بخواهم خدمت کنم به اسبیت، خدمت کنم به ملت خودم. این‌باری من خوب است. تا زمانی که [اینجا] توانام خدمت کنم، علاقه دارم که اینجا باشم؛ وقتی این جا توانام خدمت کنم، تلاّعی به اینجا ندارم. به [این علاقه] دارم که بتوانم خدمت کنم» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۰).
^۲ (ما بخوانید تا باسخنن آدم) (غافر: ۶۰).
^۳ «فعلًا نعلمُ متعل، حق را در برابر باطل کمک می‌کند و مظلوم را یاری می‌نماید» (مصباح‌الشریعه، ج ۲۲۷، ص ۱۰۷-۱۰۸، مؤلف: ج ۲۲۵-۲۲۶، مؤلف: ج ۲۱۱، ص ۶ «و گرفتاری که هرگز از آن خلاصی نمی‌یابد»، متن کامل این روایت از رسول خدا(ص) چنین نقل شده است: «مَنْ أَخْبَرَ أَخَاهُ كَيْفَهُ فَلَيْسَ مِنْ آلِهِ فِي شَيْءٍ»، و اَلَّذِي فَلَّنَّ أَخَاهُ خِيَالَ خَمًا لَا يَنْطَفِعُ عَنْهُ أَبَدًا وَ فَلَّنَّ لَا يَنْفَعُ مِنْهُ أَبَدًا، وَ لَا يَنْفَعُ عَنْهُ أَبَدًا وَ لَا يَنْفَعُ شَيْئَهُ أَبَدًا، هر کس صبح کند در حالی که بزرگ‌ترین دغدغه‌اش این باشد: نزد خداوند نمرتنی ندارد و خداوند، چهار چیز را پیوسته در دلش قرار می‌دهد: اندوهی که هرگز از او جدا نمی‌شود، گرفتاری که هرگز از آن خلاصی نمی‌یابد، فقری که هرگز به توانایی نمی‌آید، و آرزوی که هرگز به پایان نمی‌رسد» (احیاء علوم الدین، ج ۹، ص ۱۵۸. نیز، ر. ک تنبیه خواطر، ج ۱ ص ۱۸۳، ص ۱۰۷-۱۰۸، مؤلف: ج ۱۴۲-۱۴۴.
^۴ «خدا جانایان را که تازه‌های حکمت، استراحت دهد؛ که آنها نیز همچون خاندان‌ها هستند می‌شوند» (الکافی، ج ۱ ص ۴۸).
^۵ «و مبنا که دنیا، بزرگ‌ترین هم و فقر باشد» (الأمالی، مفید، ج ۲۲۱)، ص ۱۰. «شیخ جعفر جعفری» (صحیح است، ر. ک مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (ر. ک: مجموعه آثار شهید مظهری، ج ۳، ص ۵۷۱) همچنین حضور وی در ماه رمضان سال ۱۳۰۱ در تهران و سخنرانی در مدرسه سپهسالار نیز گزارش شده است (ر. ک: مقله «ساده‌اشریعه»؛ سال ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۱۱، «و چندین‌بار جعفر کاشف الغطا را سال ۱۲۸۸ تا بوده است، در حالی که پیشینه‌اش سفر مدرسه سپهسالار در سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۹ را می‌برد. افزون بر آن، این روایت تاریخی در جایی دیگر به شیخ جعفر شوشتری منسوب شده است (